



عرفان امام خمینی؛ گمشده معنوی عصر ما / امام به روح شریعت رسیده بود

مصطفی امینی خواه، استاد حوزه و پژوهشگر عرفان با بیان اینکه امام به روح شریعت رسیده بود، گفت: گمشده معنوی امروز ما عرفانی است که امام خمینی(ره) در آداب الصلوه و تفسیر سوره حمد معرفی می کند.

مصطفی امینی خواه، استاد حوزه و پژوهشگر عرفان با بیان اینکه امام به روح شریعت رسیده بود، گفت: گمشده معنوی امروز ما عرفانی است که امام خمینی(ره) در آداب الصلوه و تفسیر سوره حمد معرفی می کند.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه_سیدجوادنقوی: یکی از بارزترین دیدگاه های حضرت امام خمینی (ره) در خصوص عرفان، امتداد اجتماعی آن است. امام (ره) عرفان را جدای از حضور در صحنه های مختلف اجتماعی نمی داند، بلکه آن را وسیله ای برای تحول و اصلاح جامعه و مردم معرفی می کند. این دیدگاه تمایز جدی با شاکیله و فهم رایج از عرفان داشته که به منظور بررسی خاستگاه این تمایز با حجت الاسلام مصطفی امینی خواه، استاد حوزه علمیه به گفت و گو نشسته ایم که در ادامه آن را می خوانید؛

*ویژگی عرفان امام خمینی (ره) چه بود که از دیگر عرفا تمایز پیدا کرد و توانست امتداد اجتماعی پیدا کند و در سیاست نیز خودش را نشان دهد؟

بحث اصلی در عرفان امام، به جامعیت حضرت امام برمی گردد که سبب می شود به دخمه نشینی و عزلت نشینی ها که نسبت به جامعه احساس وظیفه و مسئولیت ندارد، گرفتار نشود. این عرفان مسئولیت گریزی ندارد، چرا که با رهبانیتی که از مسیحیت می آمد میانه ای نداشت و از رهبانیت شیعی نیز فاصله گرفته بود و به عرفان نهج البلاغه بسیار نزدیک شده بود. عرفانی که در عین اینکه معنویت را در بالاترین حد دنبال می کند، مسئولیت های اجتماعی را نیز رها نمی کند و آن را بخشی از برنامه عرفانی خود می داند.

*نکته اینجاست که چگونه فهمی که از عرفان در قالب رهبانیت وجود دارد را امام (ره) امتداد سیاسی اجتماعی می دهد؟

پیغمبر اکرم (ص) فرمود «رهبانیه امتی الجهاد» یعنی رهبانیت امت من جهاد است. یعنی قرار نیست بدن شما از بدن ها فاصله داشته باشد، بلکه قرار است این اتفاق برای قلب شما بیفتد که جلوه آن را در جهاد می توان دید. انسان وقتی که مجاهد می شود، قید همه چیز را می زند. انسان مجاهد هم در متن مردم است و هم قلب او از تعلقات رها شده است. این جهاد نیز عرصه های متفاوتی دارد که می بینیم امام در تمامی این عرصه ها تقریباً وارد شده است و تنها بوده اند. در عین حال در هر عرصه ای نیز که وارد شده بودند آن را در عالی ترین مرتبه انجام دادند و تنهایی و غربت آن را نیز تجربه کردند. این، رهبانیت واقعی شیعی است. رهبانیت شیعی به این شکل است که انسان در راه جهاد با کفار و دشمنان خدا تنهایی را تجربه می کند که این تنهایی البته در متن مردم نیز می تواند محقق شود. یعنی انسان عادات و روابط اجتماعی خودش را دارد ولی غربت هایی را نیز تجربه می کند. ای همان عرفان خاص شیعی است.

تصور عمومی این است که اگر کسی با مردم رابطه نداشته باشد، رهبانیت است، در حالی که این مورد خیلی از اوقات انانیت است و به منظور مطرح شدن در چشم مردم یا فاصله گرفتن از آزار و اذیت مردم انجام می شود. این در حالی است که بخش عمده ای از مسائل سلوکی و اخلاق دینی ما در ارتباط با مردم معنا پیدا می کند؛ مثلاً ایثار، تواضع و حسد در ارتباط با مردم است که معنا پیدا می کنند. انسانی که تک و تنهاست فرصت بروز و ظهور فضائل یا مقابله با رذائل برای او محقق نمی شود.

*در ذهن ما اینگونه است که انسان عارف، انزوانشین است. ما عرفان را بد تعریف کردیم. این امام (ره) بود که همانطور که با نظریه ولایت فقیه فقه را ترقی داد، برای عرفان نیز همین اتفاق را رقم زد.

هر دوی اینها هست. هم ما بد فهمیدیم و هم حضرت امام معانی جدیدی را برای ما گشودند. در مورد انزوا گفتم که صرفاً انزوای ابدان و بدن ها نیست، بلکه انزوای قلوب است. یعنی دل از بقیه جدا باشد و خلوت در قلب رقم بخورد. از طرفی نباید از این نکته غافل شد که حضرت امام در بحث اخلاق و عرفان نوآوری های خاص و مطالب بدیعی داشتند. این مسائل به وضوح در شرح حدیث جنود عقل و جهل، اربعین حدیث، شرح دعای سحر یا تفسیر سوره حمد ایشان قابل

مشاهده است. یا در سرالصلاه و اسرار الصلاه، امام به طور کلی عرفان دیگری را معرفی می کنند و زاویه دید دیگری دارند. البته مثل بحث ولایت فقیه، حرف امام منحصر به فرد نبود و مطلبی را گفتند که دیگر فقها نیز آن را گفته بودند، ولی نکته اینجا بود که با این عمق، زاویه و طراحی گفته نشده بود.

حضرت امام در بحث اخلاق و عرفان نوآوری های خاص و مطالب بدیعی داشتند. این مسائل به وضوح در شرح حدیث جنود عقل و جهل، اربعین حدیث، شرح دعای سحر یا تفسیر سوره حمد ایشان قابل مشاهده است

مرحوم صاحب جواهر مثلاً می فرمود که اگر کسی ولایت فقیه را قبول نداشته باشد هیچ چیز از فقه نچشیده است. عرفانی نیز که امام مطرح کرده بودند همان عرفانی بود که آیت الله قاضی و مکتب نجف و اصفهان مطرح کرده بودند. به هر حال آنها شرایط و موقعیت اجتماعی خاصی داشتند و بسیاری از اینها به این واسطه که فقیه نبودند یا در شرایط مرجعیت نبودند نمی توانستند فعالیت سیاسی و اجتماعی داشته باشند. بدبینی هایی که نسبت به اینها وجود داشته و مثلاً سوءظن هایی که نسبت به آیت الله قاضی وجود داشت و بی مهری هایی که نسبت به این ایشان بوده، طبعاً توانایی ایجاد موج اجتماعی را از ایشان سلب می کرده است. حضرت امام البته خودشان نیز در ابتدا با موج مثبتی مواجه نشدند و پانزده سال غربت را تحمل کردند ولی بعد از این مدت ورق به سمت ایشان برگشت که مرجعیت حضرت امام نقش بسیار جدی در این مقوله داشت.

از سوی دیگر فضای جامعه ایران نیز با بقیه کشورها متفاوت است. شاید حضور شاگردان آیت الله قاضی در ایران نیز بی تأثیر نبود که اگر صرفاً بخواهیم یک نمونه را از این جهت لحاظ کنیم، مرحوم آیت الله دستغیب است که در شیراز همان سبک عرفانی مرحوم قاضی را می آورد و تبدیل به یکی از ارکان انقلاب می شود که افق و فکر ایشان کاملاً با امام یکی است و زمینه ساز گرایش مردم به امام است. بنابراین باید خود آیت الله قاضی را نیز در بخشی از پروسه انقلاب امام تعریف کنیم، چرا که اینها زمینه ساز این بودند که مردم به عرفان روی آورده و با عرفان امام خو بگیرند. ما در افرادی نیز که شاگرد آیت الله قاضی بوده اند مشاهده می کنیم که نسبت به این موضوع هیچ فاصله گذاری نکرده و تفاوتی را مشاهده نمی کنیم. نه آیت الله بهجت، نه شهید دستغیب، نه علامه طباطبایی و نه دیگر شاگردان آیت الله قاضی که امام جمعه یا اساتید اخلاق و عرفان بودند، فاصله گذاری بین خود و انقلاب نمی کنند و موضع مخالف نسبت به امام و انقلاب و عرفان امام ندارند.

* به تعبیر شما دوره زمانی و بازه تاریخی نیز در این بحث بی تأثیر نبوده است.

برخی به واسطه تفاوت زمانی و بخشی نیز به واسطه جامعیت شخصیتی حضرت امام و قسمتی نیز در زمینه سازی های هست که محقق شد. یعنی در زمینه هایی که حضرت امام با آن مواجه بودند، زمینه های متفاوتی با دوره های دیگر شکل گرفته بود.

* آیا می توان مشخص کرد که این فضا تا چه میزان متأثر از آیت الله قاضی یا آیت الله شاه آبادی بوده است؟

برای پاسخ به این سوال شاید بتوان به صورت تطبیقی مشخصاً آثار امام را بررسی کرد و با آثار اینها تطبیق داد. برای نمونه آثار آیت الله شاه آبادی دو کتاب بیشتر نیست؛ یکی "شذرات المعارف" و دیگری "رشحات البحار". در رشحیات البحار بحث های فطرت مطرح است و در شذرات المعارف بحث های مرتبط با ساختار اجتماعی و سیاسی مطرح شده است که اگر به آثار امام رجوع کنیم می بینیم که تمام آثار امام به شکلی شرح این دو کتاب است. یعنی امام می گویند یعنی آنچه امام می گویند یا تفسیر اینها است یا امتداد آن را می گویند. هیچ چیزی این بین جدا از آیت الله شاه آبادی نیست. البته شاید آیت الله شاه آبادی با مکتب آیت الله قاضی تفاوت هایی داشته باشند، ولی آن مآل معرفتی و قله معرفتی این دو شاید تفاوت زیادی با یکدیگر نداشته باشد. همانطور که انصاری همدانی نیز همانطور که مکتب عرفانی و معرفتی متفاوتی دارد ولی عملاً به یک نقطه دعوت می کند که آن نقطه نهایی، تفاوت زیادی بین ایشان و آیت الله قاضی ندارد.

* پس می توان گفت که تفاوت ها و تمایزاتی در دوران امام وجود دارد که امام به شکل احسن از آنها استفاده می کنند؟

تفاوت دیدگاه و مسلک حضرت امام کاملاً مشخص است و همانطور که عرض کردم تفاوت هایی با مسلک آیت الله قاضی دارد، ولی عمق و روح ماجرا یکی است؛ یعنی روح عرفان آیت الله شاه آبادی، روح عرفان آیت الله انصاری همدانی و آیت الله قاضی یکی است و تفاوت هایی در طریقت اینها نیز در عین حال دیده می شود. البته شاید اگر کسی غیر از خود حضرت امام می خواست پرچم این مدل عرفان و سلوک را بردارد به این موفقیت نمی رسید، چرا که

خود شخصیت حضرت امام، جامعیت خاص ایشان در این موضوع دخالت دارد. ایشان توانست یک متد و قالب جدیدی را عرضه کند که به لحاظ روحی با بقیه تفاوتی ندارد، ولی در چینش مسائل و بسته بندی و قالب و پیکره چیز جدید و بکری است.

* اگر اصطلاح تأویل عرفانی را به کار ببریم، امام چگونه توانست در مقطعی که می شد رو به انزوا حرکت کند، تأویل عرفانی از آیات ارائه کند که امتداد سیاسی نیز داشته باشد؟

اولاً امام با تفسیر عرفانی مخالف بودند. یعنی هم تفسیر ظاهری قرآن که ما جمود به الفاظ آن داشته باشیم و هم اینکه همه مطالب قرآن را به فضای عرفانی ببریم را خیانت به قرآن می دانستند. ایده اصلی در مورد امام این بود که ایشان به روح شریعت رسیده بود و کنه حقیقت و دین را فهم کرده بود. عبودیت را به معنای دقیق خودش فهمیده بود و تمام ساحات و جلوه های آن را درک کرده بود و به همین دلیل هم می توانست جنبه های ظاهری آن بحث را لحاظ کند. یعنی هم بحث های ظاهری جهاد و قصاص در قرآن را داشت و همچون سایر فقها متعبد به جنبه ظاهری قرآن بود و هم حیثیت عبودیت و ژرفای تاویلی قرآن را چشم پوشی نمی کرد و آن ظرایف را نیز می دید.

امام به روح شریعت رسیده بود و کنه حقیقت و دین را فهم کرده بود، عبودیت را به معنای دقیق خودش فهمیده بود و تمام ساحات و جلوه های آن را درک کرده بود

شما در آداب الصلوه می بینید که امام در عین اینکه احکام ظاهری نماز را می گویند-که آن نگاه تأویلی در این کتاب موج می زند- و تقید شدیدی به ظاهر این اعمال از نیت و تکبیره الاحرام و رکوع و غیره دارد، در عین حال می تواند برداشت عرفانی بکند. مثلاً وقتی مسافر از حد ترخص عبور می کند هم معنای ظاهری آن را قبول دارند و هم تأویل عرفانی از آن می کنند و می گویند که این حد ترخص یعنی انسان از منزل نفس هجرت کرده و به سمت خدا حرکت کند. این همان جامعیت حضرت امام است که ایشان را منحصر به فرد می کند و سبب می شود تا تفسیر ایشان منزوی نشود و کسی نتواند نسبت به این تفسیر خدشه کند و خرده بگیرد، چرا که می بینند امام ذره ای از ظواهر شریعت عدول نکرده است. بنابراین جمع بین ظاهر و باطن است که امام را بسیار متمایز از دیگران می کند.

*بعد از این چقدر از این میراث استفاده شد؟

هنوز فکر و متد حضرت امام وارد حوزه ها نشده است. ما در بحث فقهی و اصولی امام را نمی بینیم، مثلاً حضرت امام خطابات قانونیه را مطرح می کند که یکی از مباحث جدی و اصولی ایشان در اصول فقه است که این موضوع ابداً در درس های رایج حوزه دیده نمی شود. بحث های فقهی و بحث های چون غنا که امام پای هنر را از این جهت به فقه می کشاند یا بحث هایی چون شطرنج و امثالهم که جز نوآوری های حضرت امام محسوب می شود، با اینکه نظریات بسیار معروف هستند به دستگاه های علمی ورود و نفوذ نکرده است.

جمع بین ظاهر و باطن است که امام را بسیار متمایز از دیگران می کند

در فضای علمی حوزه، امام هنوز وارد فضای فقه و اصولی بعد از پنجاه سال نشده اند چه برسد به بحث های عرفانی و معنوی و متد اخلاقی که شما مثلاً نمی بینید که کتاب چهل حدیث در کشور ما در حوزه یا دانشگاه تدریس بشود. اصلاً اعتنایی به مسلک اخلاقی امام نمی شود و البته نه فقط مسلک اخلاقی که به مسلک عرفانی و تأویلی و تفسیری امام نیز آن چنان که باید اعتنا نمی شود.

بخشی از اتفاقات به حجاب معاصریت یا حجاب سیاست برمی گردد. می خواهم بگویم که همان مطالب سیاسی حضرت امام نیز بسیار غریب است. شما چند نفر را می شناسید که ۲۲ جلد صحیفه امام را خوانده باشد؟ بنده هنوز کسی را سراغ ندارم که این ۲۲ جلد را خوانده باشد و روی مبانی امام تمرکز داشته باشد و بداند که امام روی مباحث سیاسی مختلف چه موضع و مبانی داشته اند. بخش دیگری نیز به افرادی برمی گردد که واسطه بوده اند یعنی شاگردان حضرت امام بیشتر در فضاهای سیاسی و مدیریتی شناخته شدند و کمتر متمرکز شدند به اینکه مبانی فکری امام را پردازش کرده و به جامعه پمپاژ کنند.

در فضای علمی حوزه، امام هنوز وارد فضای فقه و اصولی بعد از پنجاه سال نشده اند چه برسد به بحث های عرفانی و معنوی و متد اخلاقی که شما مثلاً نمی بینید که کتاب چهل حدیث در کشور ما در حوزه یا دانشگاه تدریس بشود. اصلاً اعتنایی به مسلک اخلاقی امام نمی شود و البته نه فقط مسلک اخلاقی که به مسلک عرفانی و تأویلی و تفسیری

من شاگردی از شاگردان حضرت امام را سراغ ندارم که متولی این باشد که فقط افکار امام را ترویج کند. خیلی از اینها به مرجعیت رسیدند و متدهایی داشتند که خود برای خودشان عرضه کردند و برخی دیگر به حدود علمیت لازم برای این کار نرسیدند و درگیر کارهای اجرایی شدند. افرادی نیز که چون رهبر معظم انقلاب که جامع بودند که به نحوی هم شارح حضرت امام بودند و هم اینکه ایشان خود امام دیگری هستند که باید کار دیگری در سطح کاری که برای امام می شود، برای خود ایشان صورت بگیرد. این هاست که سبب می شود که ما آنطور که باید امام را ببینیم و امام به تعبیری سهل و ممتنع می شوند.

*با توجه به مطالب مطرح شده می توان گفت که ما امروزه نیازمند بازخوانی عرفان امام خمینی هستیم چرا که این عرفان هم از غنای مناسک کم نمی کند و هم در عین حال معرفت دینی و سطح دین داری ما را بالا می برد؟

به عنوان کسی که سال هاست روی عرفان حضرت امام کار کرده ام و در جلسات عمومی این مباحث را مطرح کردم می بینیم که کسانی که حتی با انقلاب و حتی خود امام خط و ربطی ندارند، وقتی با عرفان امام و عمق نگاه امام مواجه می شوند به سجده می افتد و احترام می کنند. چرا که امام در واقع جمع میان این مسائل ظاهری و کاملاً سطحی روینایی با مطالب عمیق و زیربنایی به بالاترین حد هستند و مطالب خودشان را به یک روش شگرف و بدیع مطرح کرده اند.

به نظرم اگر همین حرف های اخلاق و عرفان امام به صورت ساده در فضای رسانه ای و مجامع علمی ما مطرح شود می بینیم که مردم جور دیگری با دین و دینداری مواجه می شوند و نظرشان نسبت به تقید و شریعت متفاوت خواهد شد. به نظرم گم شده معنوی امروز ما عرفانی است که در همان آداب الصلوه و تفسیر سوره حمد گفته می شود. اگر ما همین ها را ساده سازی کرده، با ادبیات های مختلف مطرح کنیم و مخاطب سنجی کنیم کاملاً حس خواهیم کرد که فردای عرضه این مباحث با دیروزش متفاوت خواهد بود.